

ناجوراست!
در ساعت چهارده و ده دقیقه‌ی روز جمعه
دهم اردیبهشت ۱۳۶۱، همت مجدداً با باقری
تماس می‌گیرد:

همت: حسن، حسن، همت!

باقری: به گوشم.

همت: آقا، این جواب پیام ما را ندادی!
حاج احمد می‌گوید آن‌جا فشار [دشمن بر روی
گردان‌های ما] زیاد است. ما چه کنیم؟ کاری دیگر
از دست ما برنمی‌آید. احمد می‌گوید: آن‌جا دیگر
برای ما غیر قابل ماندن شده؛ فشار خیلی سنگین
است. حتی من به احمد گفتم برایش نیروی کمکی
بفرستم، او گفت: نه! آن‌ها هم دردی را دوانمی‌کند.

باقری: حالا تا تاریک شدن هوا باید آن‌جا
بمانند؛ والا توی روز هیچ کاری نمی‌شود کرد. ببینید!
به هر قیمتی که هست، باید آن‌جا را در طول روز
حفظ کنید. محسن [رضایی] هم گفته تا آخرین نفر
باید بمانند.

طی هفتاد و دو ساعت نخست مرحله‌ی اول
عملیات، همت تلاش می‌کرد تا ضمن دادن روحیه
به فرماندهان و نیروهای بسیجی، خطرات ناشی
از پاتک‌های پی‌درپی دشمن را نیز، به آن‌ها
گوشزد کند.

این را به حسن [باقری] بگوئید؛ آخر یک مقدار
وجدان هم خوب چیزیه! چرا نیروهای تیپ ۷
اولی عصر (عصر) [دزفول] نیامدند این طرف آخر؟!

همت: الان می‌گویم، به روی چشم عزیزم.

لحظاتی بعد همت با حسن باقری تماس می‌گیرد
تا پیام فرمانده تیپ ۲۷ را به او برساند:

همت: حسن، همت!

باقری: به گوشم.

همت: حسن جان، حاج احمد اعلام کرده که
ما دیگر در آن‌جا [جاده‌ی آسفالت اهواز-خرمشهر]
نمی‌توانیم بمانیم؛ چه کنیم؟
باقری: به گوش باش.

در پی تأخیر در ارسال پاسخ از سوی فرمانده
قرارگاه عملیاتی نصر، متوسلیان بار دیگر از لبه‌ی
جلویی منطقه‌ی نبرد با همت تماس می‌گیرد:

متوسلیان: هاشم، هاشم، احمد!

همت: به گوشم، احمد.

متوسلیان: هاشم، این برنامه [عدم استطاعت تیپ
۲۷ برای ماندن با جناحین باز بر روی جاده] را به حسن
گفتی؟

همت: به او گفتیم، گفت صبر کن جواب بدهیم.
هنوز نیامده جواب بدهد.

متوسلیان: پس زودتر، زودتر! که وضع خیلی

به احمد بگو با ماشین یک نفر را بفرستد دنبال
فرمانده‌اش [فرمانده‌ی یگان تانک] او را بردارد بیاورد
و توجیه کند. مفهوم شد؟!

محور سلمان: بله، مفهوم است.

دقایقی بعد، همت با متوسلیان تماس می‌گیرد:

همت: احمد جان؛ وضع رئوفی [تیپ ۷
ولی عصر (عصر) [دزفول]] هم یک مقدار مثل چپ
ما است. یک مقدار مثل [محور محرم تیپ ما در حد]
چپ ما است. او اذیت شده ولیکن دارند یک کاری
می‌کنند که از بالا جبران‌ش کنند. حالا باز من تماس
می‌گیرم. قورباغه [تانک]‌های خودمان سه بار تا حالا
فرمانده‌های این‌ها آمده‌اند بالا، روی جاده، تا شما
را پیدا کنند، پیدا نکرده‌اند. فقط شما برای این‌که
بتوانید دست بدهید با قورباغه‌های خودمان، یک
ماشین بفرستید آن وسطی که صبح [گردان مسلم به
فرمانده‌ی حبیب‌الله] مظاهری عمل کرد، فرماندهان
آن‌ها را بیاورید پیش خودتان، تا دستورات لازم را به
آن‌ها بدهید. مفهوم شد؟!

متوسلیان: [فوق‌العاده عصبانی و با صدایی گرفته]
نه، اصلاً مفهوم نشد! بین ما و [تیپ ولی عصر] دزفول،
حداقل پانزده تا نفر بر عراقی آمده روی جاده مستقر
شده، با یک تعداد زیادی نفرت پیاده. توجّه
کردی یا نکردی؟

